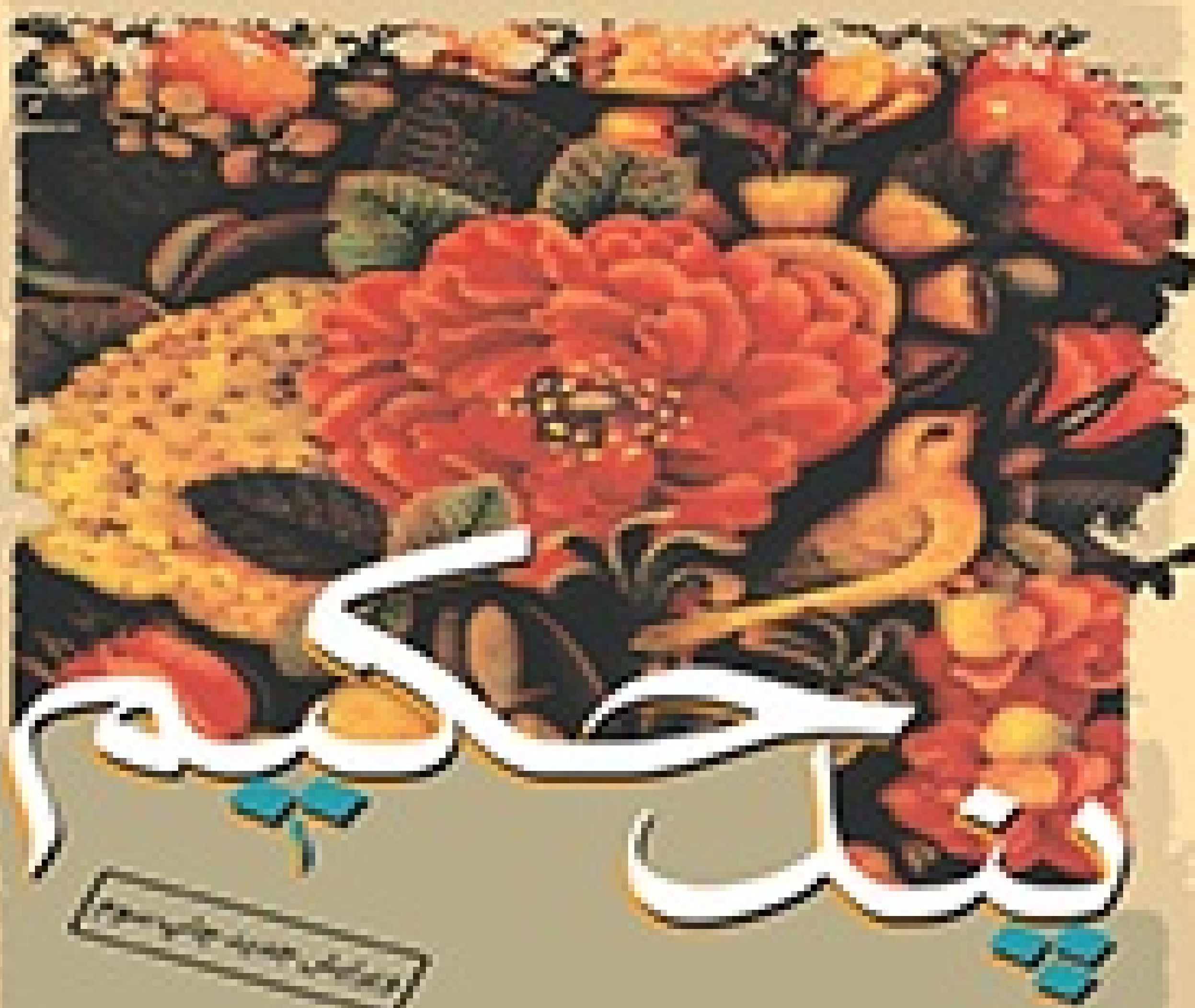
پند حکیم



داد پندم آن حکیم هوشیار

مهدی عبداللهیان

مشخصات کتاب

سرشناسه:عدالتیان، مهدی، 1343 -

عنوان و نام پدیدآور:پند حکیم/ مولف مهدی عدالتیان.

مشخصات نشر:مشهد: گل محمدی، 1386.

مشخصات ظاهری:60 ص.؛ 5/11 × 21 س م.

شابک:5000 ریال: 978-964-96285-2-3

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (چاپ دوم)

یادداشت:چاپ اول: پائیز 1384.

یادداشت:چاپ دوم.

موضوع:شعر فارسی -- قرن 14

موضوع:شعر مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره:PIR8151 /د17پ 9 1386

رده بندی دیویی:8فا1/62

شماره کتابشناسی ملی:م 84-22232

ص: 1

اشاره

به نام پرودگار زیباییها

ص:2

پند حکیم

مهدی عدالتیان

انتشارات خانه پژوهش

ص:3

1- مقدمه

به نام خداوند حکیم

مقدمه

آیا تا کنون فکر کردهاید :

1- اگر بخواهید به دوست یا دوستان خود نکتهای ارزشمند را با بیانی دلنشین و به یادماندنی هدیه کنید، چه نکتهای را گزینش مینمایید؟

2- اگر پس از کار و فعالیت روزانه، تصمیم بگیرید با مطالعهی چند صفحه کتاب، خستگی خود را برطرف نمایید چه کتابی را بر میگزینید؟

3- اگر در جمع فامیل یا دوستان قرار بگیرید و بخواهید حرفی بزنید که هم جلب توجه کند و هم موجب رشد وآموزنده باشد چه حرفی را انتخاب میکنید؟

ص:7

1- اگر در ضمن ایراد سخن بخواهید ضمن رفع خستگی مخاطبان، توجه آنان را بیشتر به گفتههای خود جلب نمایید از چه مثال، داستان و نکتهای کمک میگیرید؟

مجموعهای که در پیش رو دارید، پاسخی است به سؤالات بالا.

ص:8

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم):

همانا هرکه به دنیا میآید میهمان و آنچه در

دست اوست عاریه میباشد.

میهمانی تمام و عاریه برگردانده میشود.(1)

1- میزان الحکمه، ج3، ص342

2- پند حکیم

داد پندم آن حکیم هوشیار

گویمت آن پند ، جانم گوش دار

عدهای دعوت به مهمانی شدند

در سه شب آنها پذیرایی شدند

چون شب اول شد و هنگام شام

دستهی اول بشد جمعش تمام

سفره شد پهن وغذا آماده شد

نزد هر یک ظرفها بنهاده شد

ناگهان هر یک ز روی حرص و آز

شد به ظرف دیگری دستش دراز

ص:11

هر یکی از دیگری نانش ربود

چون به نان خود نظر کردی نبود

گرچه هر کس سهم دیگر را بخورد

هیچکس از سهم خود افزون نبرد

بلکه چون آشوب و دعوا شد به پا

آن جماعت را نماند عزت به جا

ریخت بسیاری غذا از ظرفها

گشت آلوده لباس و فرشها

چون گذشت آن شب، شب دیگر رسید

امتحان جمع دیگر سر رسید

هر یک آمد در مکان خود نشست

غافل از آن که نبود وآن که هست

هر کسی آرام، مشغول غذا

نه به چپ کردی نظر، نی راست را

نه تعارف کرد بر اطرافیان

نه طمع ورزید او بر این وآن

هر کسی سهم خودش را خورد و رفت

همتش از خویش بالاتر نرفت

این چنین شد تا شب آخر رسید

جمع سوم یک به یک از در رسید

ص:12

هر یک آمد با شکوه و باوقار

دیگری بنشاند او را در کنار

آمد آن سفره دوباره درمیان

تا دهد این جمع سوم امتحان

هر کسی با نفس خود پیکارکرد

نان خود بر دیگری ایثار کرد

چون غذایش را به همسایه بداد

دیگری نانش به پیش او نهاد

جملگی با عزت و با احترام

شادمان از یک دگر خوردند شام

این جهان مهمانسرا، ما میهمان

سهم هر یک را نهاده میزبان

خوب بنگر از کدامین دستهای

تو اسیر حرص یا وارستهای

******

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم):

من دو شیء گرانبها برای شما به یادگار

میگذارم، کتاب خدا و عترت

«یعنی اهل بیت من»

تا وقتی با این دو باشید، هرگز گمراه نمیشوید.(1)

1- سنن ترمذی، باب 32، فی مناقب اهل بیت النبی (صلی الله علیه و آله)

3- تنظیم فکر

از حکیمی حکمتی آموختم

زانگهر سرمایهها اندوختم

گویم آن حکمت به هر پیر و جوان

چون زکات علم باشد نشر آن

دو جوان رفتند نزد آن حکیم

نام آنها بود دارا و سلیم

خواستند از او که گوید پندشان

نکتهای گوید، دهد اندرزشان

ساعتی داد او به دست هر یکی

گفت آن گه با کمال زیرکی

ص:15

یک دقیقه در تمام روز و شب

هر یک از ساعات میماند عقب

گفت با دارا مزن دستی به آن

غافل از اصلاح عیب آن بمان

تو سلیم، این نقص را ترمیم کن

ساعتت را هر صبحگه تنظیم کن

صبر بنمایید تا سال دگر

تا کنم تکمیل این زیباگُهر

چون که یک سالی گذشت از این سخن

آمدند آن دو سوی استادِ فن

گفت دارا وقت را دادم زدست

رشتهی برنامهها از هم گسست

نظم و دقت را زکار من ربود

صبح، ظهر و ظهر را شب مینمود

لیک بودی بر خلاف من سلیم

تا نگردد ساعت او هم سقیم

چون که در اصلاح آن همت گماشت

ساعت او هیچ تأخیری نداشت

تا حکیم این گفتهها شان را شنید

نوبت تکمیل آن حکمت رسید

ص:16

گفت، استادِ خردمند متین

فکر ما هم دوستان، باشد چنین

گاه تنظیم است و حق بین و دقیق

می شناسد باز شیشه از عقیق

گه شود محجوب و مغلوب هوی

حق و باطل را ببیند جابهجا

کن منظم فکر خود با این پیام

سورهای قرآن بخوان هر صبح و شام

تا کنی با عقل کل فکرت قیاس

حفظ گردی از خطا بر این اساس

******

ص:17

قرآن کریم:

و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان میآوردند

و تقوا پیشه میکردند برکات آسمان و زمین را بر آنها

میگشودیم ولی (آنها حق را) تکذیب کردند

ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.(1).

1- اعراف، 96

4- زرگر

بود

در ذهنم سؤالی سالها

در فضای ذهن میزد بالها

کرده مشغولم زمانهای مدید

فهم این قولِ خداوند مجید

گر که تقوا بین مردم شد عیان

باب رحمت بازگردد سویشان

هر چه تقوا نعمتت افزون کند

معصیت آن را زکف بیرون کند

این معما ذهن من را کرد سِیر

چیست ربط پاکی و درهای خیر؟

ص:19

بارش باران و روِیش در زمین

ربط کِی دارند با تقوا و دین؟

از چه تا انسان گنه را دور کرد

این زمین هم جنس خود را جور کرد؟

از کجا فهمد زمین و آسمان

ما بیفزودیم بر تقوایمان ...

بود تا فرزانهای را یافتم

حل این مشکل ز او من خواستم

گفت بهتر آن که با ذکر مثال

بازگویم با تو راز این مقال

زرگری مشغول کار خویش بود

حلقه و انگشترش در پیش بود

سارقی غافل بدانجا پا نهاد

چشم او بر حلقهای زیبا فتاد

دید زرگر را چو غرق کارِ خویش

گفت با خود، میروم اکنون به پیش

تا بگیرد حلقه در جیبم قرار

میکنم از در به ناگه من فرار

لیک تا گردید سوی در روان

حلقه را در جیب خود کرده نهان

ص:20

ناگهان در را به رویش بسته دید

قفل بودی هر چه آن را میکشید

گفت اکنون چون خطر بسیارشد

میگذارم حلقه را در جای خود

چون نهادی حلقه را آن بدگهر

شد روانه سوی در، بارِ دگر

تا که او آهنگ رفتن کرد ساز

با تعجب دید در گردیده باز

گفت با خود چون که دید این صحنه را

بِه که برگردم بگیرم حلقه را

باز با حلقه چو آمد پشت در

دید عین آن حقیقت سر به سر

چند نوبت بسته شد در، باز شد

در تعجب سارق از این راز شد

رو به زرگر کرد و با وی گفت او

من نخواهم حلقهات لیکن بگو

حلقه چون پیبرد بر افکار من؟

از چه شد در، منطبق با کار من؟

گفت ای غافل ندانستی مگر؟

هست ناظر بر تو و در، یک نفر

ص:21

من که بر کارت نظاره میکنم

درب را من باز و بسته میکنم

از همین جا میفشارم دکمه را

میکنم من باز، درب بسته را

چون که فهمیدی مثل را، گوش کن

در طریق کسب تقوا کوش کن

جمله درهای زمین و آسمان

هست در دست خدای مهربان

آن که بر ما حکم ایمان میدهد

خود به ابر و باد فرمان میدهد

آن که میگوید ره طغیان مجوی

خود به سبزیجات میگوید بروی

آن که میگوید تو از حق رو متاب

خود به خورشیدِ فلک گوید بتاب

بندهای چون قصد تقوا میکند

باب رحمت را بر او وا میکند

******

ص:22

قرآن کریم:

آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را طلب کند فقط

به بخشی از آن در مدت کوتاه عمر میرسد و آن کس

که سرای آخرت را طلب نماید سعی و تلاش او

از سوی خداوند پاداش داده میشود.(1)

1- برداشت از آیه 18 و19 سوره ی اسراء

5- سرزمین

سرزمینی بود در عهد قدیم

در مثلها این چنین ما خواندهایم

سرزمین آباد و اندر یک کلام

نعمت حق گشته بر آنان تمام

لیک رسمی بود آنان را غریب

آنکه غافل بود از آن، خوردی فریب

از قضا یک روز مردی با خِرد

در مسیرش خواست زانجا بگذرد

تا که پای او به آن کشور رسید

آن چه را توصیف خواهم کرد، دید

جای داده مردمِ آن سرزمین

در میان خویش او را چون نگین

برنهادندش به سر تاج شهی

هم به دوشش بیرق شاهنشهی

سوی کاخ سلطنت گشته روان

در رکاب خدمتش پیر و جوان

آن که او را در بساطش نیست آه

کشوری را ناگهان شد پادشاه

مدتی زین ماجرا در فکر بود

روز و شب این پرسش او را ذکر بود

هوشیاری باشد این یا مستی است؟

خواب هستم یا که در بیداری است؟

چون به خود آمد به خود گفت این فراز

باد آورده رود بر باد باز

من کیم تا بر همه باشم امیر؟

خواست حل این معما از وزیر

گفت ای شاهنشهِ ما ای حبیب

در میانِ ما بود رسمی عجیب

اول هر سال با جشن و سرور

چون غریبی میکند این جا عبور

ص:26

تاج شاهی، مردم این سرزمین

بر سر او مینهند ای نازنین

این ریاست را بود سالی دوام

وای از آن روزی که شد سالش تمام

ناگهان آیند جمله مردمان

دستشان چوب و طناب و ریسمان

حمله ور گردند سوی تخت شاه

میکشانندش به زیر از جایگاه

بسته دست و پای او را با طناب

میسپارندش به دست موج آب

چون تو صدها آمده در این دیار

داشته این ملک را در اختیار

لیک هرکس آمد اینجا خواب شد

غافل از افکندنش در آب شد

گشت غافل، رفتنش از یاد برد

ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد

این چنین آن پادشاه و آن امیر

میشد اندر قعر دریاها اسیر

چون شنید این ماجرا را پادشاه

برکشید از عمق جان خویش آه

ص:27

کاین چه دولت، این چه شاهنشاهی است

این که در اندک زمانی فانی است

تلخ گردید از کلامت کام من

این نه کاخ سلطنت، این دام من

گفت با او آن وزیر هوشیار

جای نومیدی نباشد شهریار

گر بدانی تو غنیمت وقت را

حفظ خواهی کرد تاج و تخت را

آن سوی دریا زمین بسیار هست

جمله امکانات هم در کار هست

کن گسیل آن جا تو اموال کثیر

کاخهایی ساز با فرش و سریر

آرزوی هر چه داری از نعیم

بهرِ خود بفرست آن سو، ای کریم

چند قایق، چند غواص دلیر

در میان آبها بنما اجیر

چون که مردم سوی کاخت تاختند

پیکرت در قعر آب انداختند

زود غواصان بگیرندت زآب

بازآیندت غلامان در رکاب

سوی کاخ دائمت گردی روان

غرق گردی در نعیمِ جاودان

ص:28

پس تو را باشد دو دوران ای امیر

آن یکی جاوید و این باشد قصیر

گر به غفلت بگذرانی این زمان

دادهای از دست، ملک جاودان

شد تمام این قصه اما شاه کیست؟

تاج و تخت و مدت کوتاه چیست؟

این جهان آن کشور است و تو امیر

از امیران دگر تو پند گیر

فرصتت کم، آن سوی دریا خراب

همتی کن سوی آبادی شتاب

بگذرد این مدت کوتاه زود

پس خوشا آن کس که او غافل نبود

******

ص:29

قرآن کریم:

خداوند آن کس است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را

به حرکت درآورند، ما این ابرها را به سوی سرزمین

مردهای میرانیم و به وسیله آن زمین را بعد از

مردنش زنده میکنیم، رستاخیز نیز همینگونه است! (1)

ص:30

1- فاطر، 9

6- آغاز بهار

خیز از جا با نوید بی شمار

سوی ما آید کنون فصل بهار

زنده میگردد زمینِ مرده باز

میشود بیدار، گل از خواب ناز

سبز و خرم میشود دشت و دمن

پر شود از لاله و از یاسمن

بلبلان خوانند در هر کوی و دشت

چشمهها جوشند از بالا و پست

شادی و شیرینی و جشن و سرور

باز آید در میان با شوق و شور

ص:31

در میان این همه شادی که هست

هم ز مو باریک تر یک نکته هست

ای شراب غفلتت بنموده مست

هیچ دانی سالی از عمرت گذشت؟

زنده شد عالم تو تا کی مردهای؟

عهد و پیمانها ز خاطر بردهای

شد رها از بند خاک و شن، گیاه

تو اسیر نفس ماندی سال و ماه

میزدایی خانه از گرد و غبار

کینهها را هم ز دل بیرون بیار

دور میریزی درخت بیثمر

خود چرا بیحاصلی و بیاثر

نکتهای دیگر بگویم از بهار

خوب دقت کن به خاطر میسپار

این نهال نازک مُو را ببین

گاه آید بر یسار و گه یمین

هر طرف خواهی کشانی آن نهال

نیست او را جز اطاعت در خیال

لیک چون قوت گرفت و شد درخت

کی حریفش میشوی ای نیک بخت

ص:32

نفس هم این گونه باشد ای جوان

تا جوانی همتی کن، قدردان

تا بود باقی بهار زندگی

پاک بنما نفس از آلودگی

یادم آمد از بزرگی این پیام

گویمت آن را و شد حرفم تمام

تا رسد دستت به خود، شو کارگر

چون فُتی از پای، خواهی زد به سر

******

ص:33

امام علی (علیه السلام):

هنگامی که گوشههایی از نعمت پروردگار به شما رسید،

با ناسپاسی، خود را از ادامهی نعمتها محروم نکنید.(1)

ص:34

1- نهج البلاغه، حکمت 130

7- غفلت

در مثل گویم که یک مرد کریم

زندگی میکرد در عهد قدیم

در محیطی بس بزرگ و باصفا

با دلی آکنده از مهر و وفا

پر ز شیرینی، دکانی داشت او

در کنارش بوستانی داشت او

بود کاخی در میان بوستان

حاضر از بهر حضور دوستان

نهرها در باغ جاری گشته بود

بلبلان بر شاخهها بنشسته بود

بهر آن دکان و باغ و آن نعیم

داشت فکری پخته آن مرد کریم

گفت باخود گر بیابم یک جوان

گیرم از او در صداقت امتحان

چون که شد پیروز او در امتحان

واگذارم هر چه باشد بر جوان

گردد این کاخ بزرگم خانهاش

آن دکان و جنسها سرمایهاش

بود تا روزی جوانی با شتاب

گشت وارد بر دکانِ آن جناب

گفت هستم در پی شغلی روان

هست کاری بهر من در این مکان؟

چون کریم آن عرض حاجت را شنید

مصلحت در رد گفتارش ندید

یک طبق انواع شیرینی در آن

با ادب بنهاد در پیش جوان

گفت آری، لیک کار من کنون

از فروش این طَبَق نبود فزون

چون فروش این طبق پایان بری

واگذارم بر تو کارِ دیگری

ص:36

تا جوان بگرفت بر سر آن طبق

گوییا برده است از وی آن سَبَق

حُب دنیا بر دل او رخنه کرد

همچو شیطان بر خطا اندیشه کرد

گفت شد چون کار ما از این قرار

به که بردارم طبق را اَلفَرار

شاد بود ازآن چه آورده بدست

غافل از آنکه چهها رفته ز دست

آن همه نعمت بُوَد در انتظار

او برای اندکی کرده فرار

بود غافل، لیک غافلتر ازآن

غافل از لطف خدای مهربان

جنت و رضوان و نعمتهای آن

جملگی در انتظار مردمان

این جمال و ثروت و دست و زبان

هر یک ابزاری است بهر امتحان

گر گرفتی نعمت و کردی فرار

زیر پا بگذاشتی عهد و قرار

لذتی کوتاه را دریافتی

لیک خیرِ جاودان را باختی

******

ص:38

قرآن کریم:

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید

و اگر بدی کنید به خود بدی کرده‌اید.(1)

ص:40

1- اسراء، 7

8- معمار

با سلامی گرم، یاران عزیز

قصهای گویم به شدت پندخیز

شرکتی خوش نام بود و خوشنَسَب

خانهسازی بود کارش روز و شب

بود معماری در آن شرکت، به نام

کار او در حسن و خوبیها تمام

هر چه او میساخت، خوب و بادوام

جملگی از پله و ایوان و بام

سالها زحمت کشید و کار کرد

رنجها بر خویشتن هموار کرد

ص:41

داشت بَهر دیگران جوش و خروش

خود بُدی بیخانه و خانه بدوش

گفت روزی با رئیس خود چنین

گشتهام از طول خدمت من غمین

برده من را سوی پیری ماه و سال

رخصتی تا گردد آسوده خیال

حق من پرداخت کن کم یا که بیش

تا بسازم خانهای از بهر خویش

لذت از باقی عمر خود برم

در کنار بچهها و همسرم

چون رئیس شرکت این حالش بدید

خیر در دنبالهی کارش ندید

لیک گفتا چون رَوی از نزد من

خوب بشنو رد مکن تو این سخن

خانهای دیگر برای من بساز

آنگه آهنگ جدایی را نواز

بعد از آن دیگر ندارم با تو کار

هرچه خواهی با تو باشد اختیار

کرد معمار این سفارش را قبول

لیک از انجام آن بودی ملول

ص:42

از سر دلسردی و بیرغبتی

شانه خالی کرد از هر زحمتی

در مصالح دقتی چندان نداشت

گاه گچ را جای سیمان میگذاشت

درب و آهنکهنه را انبار کرد

هر چه بود از خوب و بد او کار کرد

اَلغَرَض چون داشت تعجیل و شتاب

خانهای از هر جهت شد بیحساب

ظاهرش آراسته، اما چه سود

نام آن خانه، ولی خانه نبود

چون که دست از کارِ خانه او کشید

برد در پیش رئیسش آن کلید

گفت با او آن رئیس مهربان

لحظهای دیگر تو نزد من بمان

زحمت تو کی رود ما را زیاد؟

این کلید خانه تقدیم تو باد

من به خود گفتم پس از این سالها

باز تو بی خانه ! کی باشد روا؟

چون شنید او از رئیسش این سخن

برکشید آهی و گفتا وایِ من

ص:43

بهر خود این گونه خانه ساختم

باختم من، باختم من، باختم

گر بدانستم من این اسرار را

کی ز سر واکرد می آن کار را؟

شد تمام این قصه اما پند چیست؟

خانه باشد در کجا؟ معمار کیست؟

خود تو معماری، مصالح کارِ تو

جمله گفتار تو و افکار تو

هر چه را سازی تو با اعمال خویش

در صف محشر تو را آید به پیش

پس خوشا آنکس که با صبر و شکیب

خانهای زیبا شود او را نصیب

******

ص:44

قرآن کریم:

کسی که کشتزار آخرت را بخواهد به او برکت میدهیم،

و بر محصولش میافزائیم، و آنها که فقط کشت دنیا را

میطلبند کمی از آن به آنها میدهیم اما در آخرت

هیچ نصیبی ندارند !(1)

1- شوری، 20

9- کشتزار آخرت

ز راهی میگذشتم صبحگاهان

دو کودک دیدم آنجا شاد و خندان

بدادم هر یکی را چند بادام

نشستم در کنار آن دو آرام

یکی بادامها را زود بشکست

گرفت آن مغزها را در کف دست

ولی آن دیگری فکری دگر داشت

دو دانه خورد و باقی در زمین کاشت

نشست آن کودکِ اول به سایه

همی بادام خورد و زد کنایه

ص:47

عجب دیدی ز کار خویش حاصل

مرا بادام در دست و تو در گل

شده من را مهیا کِیف و لذت

تو بنمودی به آن اندک، قناعت

سه سالی طی شد از آن روز یا چار

که بگذشتم از آن ره من دگر بار

درختانی بدیدم پر ز بادام

کنارش آن دو کودک نیز آرام

یکی خوشنود از پایان راهش

دگر پر بود از حسرت نگاهش

که من فکر خوشیهایم نمودم

چرا در فکر فردایم نبودم

چو دیدم من ز کودک این درایت

به نفس خویش گفتم این حکایت

که طفلی باشد این سان عاقبت بین

من و غفلت عجب جُرمیست سنگین

تو دنیا کشتزار آخرت دان

ز هر نعمت در آن بذری بیفشان

الا ای غافل از آیندهی خویش

برای آخرت فکری بیندیش

ص:48

مبادا چون که در محشر درآیی

جوابی غیر«اَذهَبتم»(1) نیابی

خوشا آنکس که در رفتن نظر داشت

در این دنیا برای آخرت کاشت

******

ص:49

1- اشاره به آیه بیستم سوره ی احقاف

قرآن کریم:

و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود)

فروگیرند و پاکدامنی خود را حفظ نموده و زینت خود را

جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند.(1)

ص:50

1- نور، 31

10- حجاب

دختری با چهره‌ای پر از ملال

گفت مادر از تو دارم یک سؤال

با دلیل روشن و خُلق نکو

چیست تعریف حجاب زن بگو

گفت مادر پوشش از سر تا به پاست

آنچه استثنا شده زینحد، دوتاست

گردی صورت یکی از آن دوتاست

دیگری مُچ تا سر انگشتهاست

چون شنید این است تعریف حجاب

دخترک گفتا به مادر باشتاب

ص:51

پس چرا باید کنم چادر به سر

از چه باید روی گیرم بیشتر

گفت مادر پند من را گوش گیر

دخترم، حقجوی باش و حقپذیر

گر کنی روزی تو منزل را تمیز

آیدت ناگاه مهمانی عزیز،

گوید این طفلم چو گشته بیقرار

اندکی نان لطف کن، بهرش بیار

گفت در این لحظه برخورد تو چیست؟

هیچ گویی بیش از این مطلوب نیست؟

دخترک گفتا اگر گوید چنین

من کجا آرم برای او همین؟

نصف نانی در یکی سینی نَهَم

خامه هم در کاسهای چینی نهم

با پنیر و گردو و با نیمرو

جملگی را میگذارم نزد او

چون که محبوبی ز من این کار خواست

هر چه من کوشم برای آن رواست

گفت مادر، حال گو رأی تو چیست؟

از خدا محبوبتر نزد تو کیست؟

ص:52

از چه در امر خدای مهربان

ما نکوشیم آنچه باشد در توان

چون حجاب زن بُود فرمان دوست

هر چه کاملتر به جا آرد نکوست

******

ص:53

قرآن کریم:

]ای خطاکاری که گرفتار عذاب شدی[این نتیجه

چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده

است و خداوند هرگز به بندگان ستم نمیکند.(1)

1- حج، 10

11- مهر خالق

داشت خرسی جواد(1) ما روزی

بود خرسش وسیلهی بازی

غافل از خرس خود نبود جواد

او نمیبرد خرس خود از یاد

گر کسی رو به سوی آن میرفت

داد او تا به آسمان میرفت

گفتمش این همه علاقه ز چیست؟

این که بیش از یکی عروسک نیست

گفت این خرس مال من باشد

دیگری فکر او نمیباشد

1- جواد نام کودکی است که پدرش برای او یک خرس اسباب بازی خریده بود

او امیدش بُود به صاحب خویش

پس چگونه برانَمش از پیش

چون به اینجا رسید گفت و شنود

این کلامم به فکر جلوه نمود

مهر مخلوق گر چنین باشد

مهر خالق ببین چه میباشد !

بنده گر خود نخواست نار و جَحیم

کی بسوزاندَش خدای کریم؟

******

ص:56

امام علی (علیه السلام):

رأی و نظر خود را به قرآن عرضه نمائید و اگر قرآن

آن را نادرست دانست، نظر خود را محکوم بدانید

و خواسته خود را نادرست بشمارید.(1)

1- نهج البلاغه، خطبه 176

12- تجارت

بود

مشتاق تجارت یک جوان

گشت از این رو سوی غربت روان

گفت خواهم رفت اکنون سوی چین

پیشرفتم گاهِ برگشتن ببین

چون پدر شوق سفر دیدش به سر

گفت همره، نامهی من را ببر

تا رسیدی نامهام را باز کن

روز اول خواندنش آغاز کن

آنچه گفتم تو عمل کن مو به مو

تا نگردی با بلاها روبهرو

ص:59

با همه تاکیدها در آن دیار

گشت او غرق تجارت غرق کار

گوییا پند پدر را باد برد

گشت غافل نامه را از یاد برد

مدتی آنجا اقامت داشت او

لیک ننمود از سفر برداشت او

رفت بازاری که کیفش را زدند

گوییا آن مردمان دیو و ددند

کرد با شخصی تجارت ماه بعد

زود مالش خورد هم چون برق و رعد

ماه سوم سهم از شرکت خرید

زین تجارت نیز او خیری ندید

چون نبودش بهرهای غیر از ضرر

او روان سوی وطن شد زان سفر

تا که در ره کیف خود را وانمود

نامهی بابا در آن پیدا نمود

گفت همراهش که این نامه ز کیست؟

باز کن تا بینم اندر نامه چیست؟

داد آن را با تأسف آن جوان

گفت من آن را نخواندم تو بخوان

ص:60

چون رفیقش نامهی او باز کرد

خواندنش از بهر او آغاز کرد

دید بابا با نگاهی تیزبین

برشمرده درد و درمان را چنین:

« در فلان بازار، رندان بدند

تو مرو آن جا که کیفت میزنند

هم مکن هرگز تجارت با فلان

مال مردم میخورد چون آب و نان

هیچ سهمی از فلان شرکت مخر

گر چنین کردی شود مالت هدر...»

آری هر جمله کز آن نامه شنید

حسرتش افزون شد آهی برکشید

گفت با خود کاش آن روز نخست

خوانده بودم این سخنهای درست

کاش تا سرمایهام سربست بود

روز و شب این نامهام در دست بود

لیک اکنون چون که آن سرمایه نیست

جز غم و اندوه و حسرت چاره چیست؟

شد تمام این قصه لیکن دوستان

حال ما هم هست حال آن جوان

ص:61

این جهان آن غربت و ما تاجریم

دست رنج خویش با خود میبریم

نامهی ما هست قرآن کریم

گشته نازل از خداوند رحیم

گر بخوانی نامهی حق را عیان

خوب دریابی تو سودت از زیان

لیک گر گردی تو غرق زندگی

غافل از قرآن و از بالندگی

آنچه باید یادگیری این زمان

بعد مرگت بشنوی از قاریان

این چنین گویی تو از بعد ممات

کاش قرآن خوانده بودم در حیات

******

ص:62

قرآن کریم:

چنین نیست که نعمتهای الهی، روح شکرگزاری را

همیشه در انسان زنده کند بلکه قطعا برخی انسانها هنگامی که

خود را مستغنی و بینیاز ببینند طغیان و نافرمانی مینمایند.(1)

1- علق، 6 و7

13- حکمت بود ونبود

عاقلی از بهر تعلیم پسر

گفت او را رو دو تا برّه بخر

تا دهی تشخیص هر یک را به نام

این یکی اعمی و آن بینا بنام

بهر اعمی آغلی زیبا بساز

کن ز روی آغلش راهی تو باز

آخورش زان راه تو پرکن ز کاه

تا نپیچد سر زآخور هیچ گاه

آن چنان مشغول خوردن دم به دم

تا نفهمد او چه باشد بیش و کم

ص:65

بهر بینا آغلی دیگر بساز

آخور او از علوفه پر مساز

گاه او را از علوفه سیرکن

گاه درآذوقهاش تأخیر کن

تا برآرد سر ز آخورگاه او

پرسد از خود صاحب آگاه کو؟

رفت و بعد از مدتی آمد پسر

گفت شرح ماوقع را با پدر

چون که پر بود آخور اعمی مدام

او نداند صاحبش باشد کدام

لیک بینا سر ز آخور میکشید

مزهی کمبودها را میچشید

چون مرا میدید نازش میخرم

بهر او آب و علوفه میبرم،

شاد میگشت و به سویم میدوید

با محبت سر به پایم میکشید

شد فزون مهرش به من بر این اساس

کمکَمَک شد برّهای صاحبشناس

خوب بشنید این وقایع را پدر

گفت آنگه اینچنین با او: پسر!

ص:66

در مثل، مانیز همچون برهایم

جملگی مدیون صاحب گلّهایم

هر دم ار نعمت دهد طغیان کنیم

جای شکر نعمتش کفران کنیم

زین جهت گه درد و گه درمان دهد

گاه شادی گه غم و حِرمان دهد

تا بیاید بنده سوی کردگار

گردد از راه اطاعت رستگار

گفت زیبا حکمتم آموختی

خوب شمعی در دلم افروختی

چون نمودم آنچه دستور تو بود

یافتم من حکمت بود ونبود

******

ص:67

امام صادق (علیه السلام):

هنگامی که بندهای در حال نماز با بیتوجهی و عجله نماز

میخواند (تا به سراغ افراد و کارهای دیگر رود) خداوند به

ملائکه میفرماید: این بندهی مرا بنگرید! گویا غیر از من

کسی میتواند حاجت او را برآورد. آیا نمیداند

انجام کارهای او در دست من است؟(1)

1- [1] ینابیع الحکمهٔ، کتاب صلاهٔ

14- مونس غریب

دوستان دارم یکی زیبا مَثل

در دل آن نکتهای هم چون عسل

بود اندر بند زندان یک پسر

از فراقش خون بُدی قلب پدر

روزها در فکر و شب بیدار بود

غافل از خواب و خوراک و کار بود

گفت روزی با خود آن مرد حزین

یافتم من چاره را باشد چنین

میبرم با قلب محزون و پریش

نزد آن دربان زندان راز خویش

ص:69

گوید آن دربان، غمم با سرکشیک

با معاون گوید آن هم باز نیک

می رسد دست رئیس آنگاه راز

این گره را او نماید خوب باز

گشت عازم سوی زندان با امید

چون که شد نزدیک، مردی را بدید

با محبت گفت آن روشن ضمیر

چیست نامت، نام من باشد نصیر

گفت هم بدبخت، هم بیچارهام

تو رهایم کن، نه من بیکارهام

بازگفتش آن نصیر مهربان

حاجت تو چیست، نزد من بمان

گفت با تندی که وقتم را مگیر

کار من باشد مهم و گشته دیر

گر بگویم درد خود را بهره چیست؟

نزد آنکس میروم کاو کارهایست

با شتاب آنگه سوی دربان شتافت

خوشدل از اینکه مراد خویش یافت

گفت شرح ماوقع را با ملال

زود دربان کرد از او این سؤال

ص:70

گفت ای قلبت از این غم گشته خون

پس چه میگفتی به آن آقا کنون

گفت چندین بار او کردم خطاب

من ندادم گوش و بنمودم شتاب

تا شنید این گفتهاش را آن انیس

گفت ای وایِ تو، او باشد رئیس

مرد محزون گفت و بر سر کوفت دست

بخت آمد نزد من دادم ز دست

بر سر خود خاک با حسرت بریخت

چون که از اصلی، سوی فرعی گریخت

دوستان او بر خطا پیمود راه

ما نگه داریم خود از اشتباه

خوب میدانی نباشد کارها

در جهان دست کسی غیر از خدا

از چه در دیدار با آن بینیاز

در دعا و در ثنا و در نماز

نیست دل با خالق جنّ و بشر

جسم جایی، فکر در جایی دگر

کار خالق را ز سر وا میکنی

تا زخود مخلوق را راضی کنی

ص:71

گر یقین شد کارها دست خداست

دیدهها و دل ز غیر او جداست

******

ص:72

قرآن کریم:

پس هرکس به اندازهی سنگینی ذرهای کار خیر انجام دهد

آن را میبیند و هرکس به اندازهی ذرهای کار بد

انجام دهد آن را خواهد دید.(1)

1- زلزال ، 7و 8

15- پند لقمان

در خبر آمد که لقمان حکیم

با درایت بود و آگاه و حلیم

لیک از حکم قضا و امتحان

گشت او سالی غلامِ دیگران

کرد اربابی خطایی بس شگفت

از خطا او را غلام خود گرفت

لیک چون دانا بُدی و هوشیار

داشت اربابش همیشه در کنار

گفت اربابش به او روزی چنین

کشتِ کنجد کن برایم این زمین

ص:75

خوب لقمان حرف اربابش شنید

لیک با خود نقشهای دیگر کشید

در سرش چون فکر بکری لانه داشت

جای کنجد آن زمین را جو بکاشت

چون که هنگام درو شد با یقین

برد اربابش به دیدار زمین

چون زمین را پر زجو ارباب دید

با تعجب از درون آهی کشید

باز اطراف زمین را خوب دید

گفت لقمان ! از تو باشد این بعید

از چه عقل خویش جا بگذاشتی؟

جای کنجد در زمین جو کاشتی؟

گفت گوشم خوب حرفت را شنید

لیک بر لطف خدا دارم امید

با خودم گفتم خداوند لطیف

ننگرد بر کردهی عبد ضعیف

من بکارم جو زمین را سر به سر

میدهد با لطف حق کنجد ثمر

چون چنین بشنید ارباب از غلام

گفت عقلت هست و گویی این کلام؟

ص:76

گرچه باشد او خدایی مهربان

لیک قانون دارد او در این جهان

این هوا و این زمین و خاک و آب

هر یکی در کار خود دارد حساب

گفت لقمان گر خطا کردم بدان

از تو من آموختم، کردم چنان

خشمگین ارباب گفتا با فغان

من کجا گفتم چنین باطل؟ جوان !

گفت یادت هست هر از چندگاه

در زمان معصیت، وقت گناه

تا که ترساندم تو را من از جحیم

زود میگفتی خدا باشد کریم

گر بُود قانون به کار یک علف

از چه انسان بیحساب و بیهدف؟

گر تو گویی از گنه روید ثواب

پس ز جو کنجد بروید بیحساب

چون شنید این گفتهها ارباب، خوب

گوییا بهر ادب خوردست چوب

با خود اندیشید و آنگه گریه کرد

از خطاهای گذشته توبه کرد

ص:77

کز چه رو من داشتم این انتظار؟

کز گناهان، نعمتم آید به بار؟

چون شنیدم پند لقمان حکیم

یادم آمد باز اندرزی قدیم:

« از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو»

******

ص:78

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109